

ترکیبات اشعار خاقانی و حافظ *

و وجه اشتراک آنها

دکتر محمدجواد شریعت

اغلب کسانی که با فرهنگهای مختلف زبان فارسی سر و کار دارند وقتی معنی واژه یا ترکیبی را در کتاب لغتی می‌یابند علاقمند هستند که شاهی از ادب کهن و زبان شیرین فارسی ذیل معنی واژه یا ترکیب مورد نظر آمده باشد تا از بُن دندان آن معنی را بپذیرند و در دل آنها شک و تردیدی باقی نماند. فرهنگ - نویسان نیز که از این معنی آگاه بوده و هستند اغلب در کتب خویش به اشعار و عبارات شاعران و نویسندگان استناد کرده‌اند و بر میزان اعتبار فرهنگ خویش افزوده‌اند. این خصیصه بیشتر در فرهنگهای کهن زبان فارسی مخصوصاً فرهنگهایی که در شبه قاره هند تألیف و تصنیف شده است به چشم می‌خورد و یکی از راههای تصحیح متون و حل مشکلات آنها مراجعه به همین فرهنگها است.

گاهی در ذیل لغت یا ترکیبی بیش از یک شاهد می‌توان مشاهده کرده و از

* خطابه در هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی در کرمان (۲۵ تا ۳۰ شهریور ۱۳۵۶).

این راه می‌توان ارتباط لفظی دو یا چند شاعر و نویسنده را دریافت و سبک آنها را باهم مقایسه کرد و اگر کسی این راه را دنبال کند، می‌تواند قسمت بزرگی از سبک لفظی شاعران و نویسندگان را حل و فصل نماید و ارتباط کلامی آنها را دریابد.

در همین جا ناگفته نگذارم که لغت‌نامه دهخدا بهترین و کاملترین مرجع در این معنی است و اگر روزگاری بخواهد سبک‌شناسی بر مبنای علمی و زبان‌شناسی استوار گردد یکی از منابع ذیقیمت فرهنگ عظیم دهخداست که باید اساس کار قرار گیرد.

آنچه در صحایف پیوست می‌آید کوشش است در این زمینه که شامل سه بخش است، در مقایسه دو شاعر بزرگ ایران یکی خاقانی شروانی و دیگری حافظ شیرازی، بخش اول به عنوان تیمن و تبرک با شواهدی از شعر حافظ است که در کتب لغت از ترکیبات دلپذیر این شاعر غزل‌سرا آمده است. بخش دوم شواهدی است که از شعر خاقانی شروانی در فرهنگها به عنوان ترکیبات جالب توجه این شاعر قصیده‌سرا آمده است و بخش سوم ترکیبات مشترک میان این دو شاعر است. بدون شک آنچه در این مقاله آمده است مشتبی است نمونه خروار و یکی است از هزار و این جستجوی کوتاه و سرسری خود نشان‌دهنده این موضوع است که تا چه حد می‌توان در این زمینه پیش رفت و به مطالب جالب توجه دست یافت. و اگر بیش از این بحث و تدقیق به عمل آید حل مشکلات قرائت اشعار شعرا و نوشته‌های نویسندگان از این راه نیز ممکن می‌گردد.

در این مقاله بیش از همه از فرهنگ جهانگیری تألیف میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو شیرازی ویراسته آقای دکتر عفیفی بهره جسته‌ام

و الحق باید از زحمات مصحح محترم این کتاب قدردانی کرد که با دقت نظر و پیدا کردن شواهدی جز آنچه در متن فرهنگ بوده است و با افزودن حواشی عالمانه بر ارزش این کتاب بسیار افزوده‌اند. پس از ذکر این مقدمه اینک به اصل مطلب می‌پردازیم.

بعضی از ترکیبات دیوان حافظ

انگشت خائیدن: کنایه از ندامت و حیرانی و تحیر بوده.

هرکس که به جان پند عزیزان نکند گوش

بسیار بخاید سر انگشت ندامت

(به نقل از فرهنگ جهانگیری، ج ۳، ص ۲۶۳)

باد پیمودن: کنایه از کارهای بیهوده است و بی‌فایده و بی‌نفع کردن است.

چو با حریف نشینی و باده پیمائی

به یاد ار حریفان بادپیما را

(قزوینی: با حبيب ... به باد دار محبان ... (۴)

بر کردن: کنایه از افروختن آتش بوده

ستاره شب هجران نمی‌فشاند نور

به بام قصر برآ و چراغ مه برکن (۲۷۳)

به‌سر بردن: کنایه ... از سازگاری کردن باشد

دمی با غم به‌سر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد

به می بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد (۱۰۳)

پا کوفتن یا پای کوفتن: کنایه از رقص کردن بود

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سر اندازیم (۲۵۸)
 تخت روان: کنایه از ... آسمان بود
 جرعه جام برین تخت روان افشانم
 غلغل چنگ درین گنبد مینا فکنم (۲۳۹)
 تخته‌بند: چون کسی را حبس کنند گویند تخته‌بند کرده‌اند (زندانی)
 چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
 که در سراچه ترکیب تخته‌بند تنم (۲۳۵)
 چرخ‌زن: کنایه از رقاص بود
 کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز
 تا به خلوت‌گه خورشید رسی چرخ‌زان (۲۶۷)
 چشم دریده: کنایه از بی‌شرم و بی‌حیا باشد
 شوخی نرگس نگر که پیش تو بشکفت
 چشم دریده ادب نگاه ندارد (۸۷)
 خرمن مه: کنایه از هاله بود
 آسمان گو مفروش این عظمت کاندر عشق
 خرمن مه به جوی خوشه پروین به دو جو (۲۸۱)
 خسرو خاور: کنایه از آفتاب بود
 سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
 به دست مرحمت یارم در امیدواران زد (۱۰۴)
 خنده جام و خنده می: کنایه از پرتو شراب است

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد
صوفی از خنده می در طمع خام افتاد (۷۵)

همچنین:

خنده جام می و زلف گره گیر نگار
ای بسا توبه که چون توبه حافظ بشکست (۲۵)
دریای اخضر: کنایه از آسمان است
دریای اخضر فلک و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما (۱۰)
راه‌نشین: کنایه از ... گدا و بی‌خان‌ومان بوده که بر سر راه‌ها نشسته ...
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت
با من راه‌نشین باده مستانه زدند (۱۲۵)
رخت بر بستن: کنایه از سفر کردن ... بود
دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بر بندم و تا ملک سلیمان بروم (۲۴۷)
روضه رضوان: کنایه از بهشت بود
پدرم روضه رضوان به دو گندم بفروخت
من چرا ملک جهان را به جوی نفروشم (۲۲۴)
سایه افکندن: کنایه از توجه نمودن بود
سایه افکند حالیا شب هجر
تا چه بازند شب روان خیال (۲۰۶)
ستاره شمردن: کنایه از بیدار بودن باشد

بدان مثل که شب آبستن است روز از تو
 ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز (۱۷۷)
 سدره نشین: کنایه از ملائکه مقرب است و به معنی والامقام و عرش نشین
 که ای بلندنظر شاهباز سدره نشین
 نشیمن تو نه این کنج محنت آباد است (۲۷)
 سر به زانو نشستن: کنایه از غمگین و متألم بودن است
 درین ظلمت سرا تا کی به بوی دوست بنشینم
 گهی انگشت بر دندان گهی سر بر سر زانو (۳۷۰)
 سرسبز(ی): کنایه از حیات باشد
 سرت سبز و دلت خوش باد جاوید
 که خوش نقشی نمودی از خط یار (۱۶۵)
 سیاه‌نامه: کنایه از فاسق و فاجر و ظالم باشد
 آبرو می‌رود ای ابر خطاپوش ببار
 که به دیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم (۲۵۲)
 شبان وادی ایمن: کنایه از حضرت موسی علیه‌السلام است
 شبان وادی ایمن گهی رسد به مراد
 که چند سال به جان خدمت شعیب کند (۱۲۷)
 شکرخنده: کنایه از تبسم باشد
 جائی که یار ما به شکرخنده دم زند
 ای پسته کیستی تو خدا را به خود مخند (۱۲۲)
 شکرخواب: کنایه از خواب خوش باشد

تا کی می صبح و شکرخواب بامداد
 هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر (۱۷۱)
 طایر قدسی: کنایه از فرشته بود
 ای طایر قدسی که کشد بند نقابت
 وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آب (۱۲)
 عنان بر عنان: کنایه از برابری و همسری باشد
 ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
 تسبیح شیخ و خرقه رند شراب‌خوار (۱۶۷)
 گرگ پیر: کنایه از ... فلک بود
 بده تا روم بر فلک شیرگیر
 بهم برزنم دام این گرگ پیر (۳۰۸)
 گره به باد زن: کنایه از اعتماد بر عمر کردن (و کار بیهوده کردن) است.
 گره به باد مزن گرچه بر مراد رود
 که این سخن به مثل باد با سلیمان گفت (۶۱)
 گوش داشتن: کنایه از نگاه داشتن (و محفوظ داشتن و محافظت کردن) است.
 دل ز ناوک چشم، گوش داشتم لیک
 ابروی کمانداری می برد به پیشانی
 (۳۳۰)
 ای ملک‌العرش مرادش بده
 وز خطر چشم بدش دار گوش (۱۹۲)
 مرغ صبح‌خوان: بلبل را گویند

چه حالت است که گل در سحر نماید روی
 چه آتش است که در مرغ صبح‌خوان گیرد
 (دیوان - فکح)

ناف هفته: کنایه از روز سه‌شنبه است

آصف عهد زمان جان جهان تورانشاه
 که درین مزرعه جز دانه خیرات نکشت
 ناف هفته بد و از ماه صفر کاف و الف
 که به گلشن شد و این گلخن پردود بهشت (۳۶۱)
 نقش بر آب زدن: ۱- کنایه از محو کردن بود؛ ۲- کنایه از چیزهای بی‌ثبات است.
 به می‌پرستی از آن نقش خود زدم بر آب
 که تا خراب کنم نقش خود پرستیدن (۲۷۱)
 نقشی بر آب می‌زنم از گریه حالیا
 تا کی شود قرین حقیقت مجاز من (۲۷۶)
 نمکدان: کنایه از دهن محبوب است
 از لب شیر روان بود که من می‌گفتم
 این شکر گرد نمکدان تو بی‌چیزی نیست (۵۳)

بعضی از ترکیبات دیوان خاقانی

هدیه جان: کنایه از خط و کتابت باشد (و شاید مقصود شعر باشد).
 عذر من دانید کآخر پای‌بند مادرم
 هدیه جانم روان دارید بر دست صبا (ص ۲)

ماکیان بر در کردن: کنایه از غایت بخل است
 پیش ما بینی کریمانی که گاه مائده
 ماکیان بر در کنند و گریه در زندان سرا (ص ۲)
 نیلگون وطا: کنایه از آسمانها باشد
 گردون پیر گشت مرید کمال او
 پوشید بر ارادتش این نیلگون وطا (ص ۵)
 خروس کنگره عقل: کنایه از روح باشد
 خروس کنگره عقل پر بکوفت چو دید
 که در شب امل من سپیده شد پیدا (ص ۶)
 هفت مهره زرین: کنایه از سبعة سیاره است
 قضا به بوالعجبی تا کیت نماید لعب
 به هفت مهره زرین و حقه مینا (ص ۸)
 حریف گلوبر: کنایه از روزگار غدار است
 از این حریف گلوبر حذر گزید حذر
 وزین ابای گلوگیر ابا نمود ابا (ص ۹)
 خراس خسیسان: کنایه از آسمان باشد
 مراد بخشا در تو گریزم از اخلاص
 کز این خراس خسیسان دهی خلاص مرا (ص ۱۴)
 سیماب شدن: ... کنایه از گریختن و ناپدید شدن باشد
 آستان گنبد سیمابگون را متکاست
 بنده سیماب دل سیماب شد زان متکا (ص ۲۲)

آب پیکران: کنایه از کواکب بود

صبح است کمانکش اختران را

آتش زده آب پیکران را (ص ۳۱)

گران دست: کنایه از کسی که کار را به تأنی و درنگ کند

تو نیکوتری ایرا تو نکودست‌تری

به جای (تو نکو برکشی ایرا تو سبک‌دست‌تری)

خیز و برهان ز گران‌دستی اعیار مرا (ص ۴۱)

شاه مربع‌نشین: کنایه از کعبه معظمه است

خانه خدایش خداست لاجرمش نام نیست (سجادی: هست)

شاه مربع‌نشین تازی رومی نقاب (ص ۴۲)

سیم مذاب: کنایه از آب صاف بود

دوش ز نوزدگان دعوت نو ساخت باغ

مجلستان آب زد ابر به سیم مذاب (ص ۴۲)

عطسه شب: کنایه از صبح است

عطسه صبح: کنایه از آفتاب است (در چاپ سجادی: خنده صبح)

جهت زرین نمود طره صبح آفتاب

عطسه شب گشت صبح، عطسه صبح آفتاب (ص ۴۵)

یوسف زرین‌نقاب: کنایه از آفتاب است

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین‌نقاب

کرد بر آهنگ صبح جای به جای انقلاب (ص ۴۷)

ناخن روز: کنایه از آفتاب است. ناخن چشم شب: کنایه از ماه نو است.

برنده ناخنه چشم شب به ناخن وز
 کننده ناخن روز از حنای صبح خضاب (ص ۵۰)
 همای بیضه دین: کنایه از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم است
 به عنکبوت و کبوتر که پیش ترس شدند
 همای بیضه دین را ز بیضه خوار غراب (۵۱)
 دو خاتون: کنایه از مهر و ماه بود
 دو خادم رومی و حبشی: کنایه از روز و شب است.
 بدین دو خادم چالاک رومی و حبشی
 درم خریده دو خاتون خرگه سنجاب (۵۲)
 دیوار خانه روزن شدن، بام بنشستن و آستان برخاستن: کنایه از خراب شدن بود.
 چار دیوار خانه روزن شد
 بام بنشست و آستان برخاست (ص ۶۰)
 مار ضحاک: کنایه از زنجیر باشد
 مار ضحاک ماند بر پایم
 وز مژه گنج شایگان برخاست (ص ۶۱)
 آتشین مار: ... کنایه از آه گرم باشد
 چون تنورم به گاه آه زدن
 کاتشین مارم از دهان برخاست (ص ۶۱)
 فرزند آفتاب: کنایه از لعل و جواهر کانی بود
 بر افسر ملوک نشاندش سپهر از آن
 فرزند آفتاب بر افسر نکوتر است (ص ۷۵)

عنبرتر: کنایه از شب است

صبح تا آستین برافشاندش

دامن عنبر تر افشاندش (ص ۸۱)

چرخ زرین کاسه: کنایه از فلک چهارم است

در طریق کعبه جان چرخ زرین کاسه را

از پی دریوزه جان کاسه گردان دیده‌اند (ص ۸۹)

رومی زن رعنا: کنایه از آفتاب باشد

خاتون عرب: کنایه از کعبه معظمه باشد

در پس آینه رومی زن رعنا نگرند

گرچه زان آینه خاتون عرب را بینند (ص ۹۵)

یوسف روز: کنایه از آفتاب است

همه شبهای غم آبستن روز طرب است

یوسف روز به چاه شب یلدا بینند (۹۷)

شش خاتون: کنایه از ستاره‌های سیاره است سوای آفتاب

در رکابش هفت گیسودار و شش خاتون ردیف

بر سرش هفت و شش عقد جمان افشاندند

(۱۰۷)

هفت شمع بی‌دخان: کنایه از سبعة سیاره است

از پی پرواز مرغ دولت او بود و بس

نورها کاین هفت شمع بی‌دخان افشاندند (۱۰۹)

مهر دهان روزه‌داران: کنایه از آفتاب است

تا دهان روزه‌داران داشت مهر از آفتاب
 سایه‌پروردان خم را مهر بر در ساختند (۱۱۱)
 نیمه قندیل: کنایه از ماه نو باشد
 نیمه قندیل عیسی بود با محراب روح
 یا مثال طوق اسپ شاه صفدر ساختند (۱۱۲)
 هفت گیسودار: کنایه از سبعة سیاره است
 چون دو لشکر برهم افتادند چون گیسوی حور
 هفت گیسودار چرخ از گرد معجر ساختند (۱۱۵)
 بیضه آتشین: کنایه از آفتاب باشد
 کرکس شب غراب‌وار از حلق
 بیضه آتشین براندازد (۱۲۲)
 کلاه برانداختن: کنایه از شوق کردن و شاد شدن باشد
 دل به سودات سر دراندازد
 سر ز عشقت کله براندازد (۱۲۴)
 گاو زرین: کنایه از صراحی است که به صورت گاو از زر سازند
 ز آهوی سیمین طلب گاو زرین
 که عیدی در آن خون قربان نماید (۱۲۸)
 سنبله زر: کنایه از منقل و انگشردان است
 سرد است سخت سنبله زر به خرمن آر
 تا سستی به عقرب سرا برافکند (۱۳۴)
 خاتم سهیل‌نشان: کنایه از دهان شاهد و ساقی باشد.

زان خاتم سهیل نشان بین که بر زمین
چشمم نگین نگین چو ثریا برافکند (۱۳۵)

ترکیبات مشترک خاقانی و حافظ

آلوده دامن: کنایه از گناهکار و فاسق و عاصی باشد
حافظ: گر من آلوده دامنم چه عجب
همه عالم گواه عصمت اوست (دیوان ۴۰)
خاقانی: و گر یک ره نماز مرده خواهی کرد بر گیتی
وضو از آب دامن کن که بس آلوده دامانی (دیوان ۴۱۲)
به چشم کردن: کنایه از انتخاب کردن بود.
حافظ: به چشم کرده ام ابروی ماه سیمائی
خیال سبز خطی نقش بسته ام جائی (دیوان ۳۴۹)
خاقانی: ما را به چشم کرد که ما صید او شدیم
زان پس به چشم رحمت بر ما نظر نداشت (دیوان ۵۵۸)
جان من و جان شما، یا، جان تو و جان او: این عبارتی است که هرگاه کسی را یا
چیزی را به کسی بسپارند و سفارش نمایند که این را عزیز دار و نیک
محافظتش کن یکی از این عبارات مذکوره را بگویند.
حافظ: دل خرابی می کند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما (دیوان ۱۰)
خاقانی: عشق به بانگ بلند گفت که خاقانیا
یار عزیز است و صعب جان تو و جان او (دیوان ۳۶۴)

چاک کردن قبا (یا گریبان): کنایه است از وجد و طرب و نشاط و پشت پا زدن

بر هر چه که هست

حافظ: چو گل هر دم به بویت جامه در تن

کنم چاک از گریبان تا به دامن (دیوان ۲۶۸)

خاقانی: کرده به هنگام حال حله نه چرخ چاک

داده به وقت نثار نقد دو عالم عطا (دیوان ۳۶)

چشم رسیدن: کنایه از چشم زخم رسیدن بود

حافظ: به جز آن نرگس مستانه که چشمش مرساد

زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست (دیوان ۱۹)

خاقانی: در کمال تو چشم بد مرساد

نرسد در تو چشم و خود مرساد (دیوان ۴۷۲)

خون رز: کنایه از شراب انگوری باشد

حافظ: چه شود گر من و تو چند قلدح باده خوریم

باده از خون رزانت نه از خون شماس (دیوان ۱۶)

خاقانی: خون رزان ده که هست خون روان را دیت

صیقل زنگ هوس مرهم زخم ستم (دیوان ۲۶۰)

دختر آفتاب: کنایه از شراب انگوری است که آن را دختر رز نیز گویند

حافظ: دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد

شد بر محتسب و کار بدستوری کرد (دیوان ۹۵)

خاقانی: دختر آفتاب ده در تتق سپهرگون

گشته به زهره فلک حامله هم به دختری (دیوان ۴۲۷)

دختر رز: کنایه از ... شراب انگوری بود

حافظ: نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید

تا همه مغیچگان زلف دوتا بگشایند (دیوان ۱۳۷)

خاقانی: زان سوی عید دختر رز شوی مرده بود

زرین جهاز او زده بر خاک مادرش (دیوان ۲۲۲)

در پس زانو نشست: کنایه از مراقبه بود (یا گوشه‌گیری و غم خوردن و پنهان شدن)

حافظ: پس زانو منشین و غم بیهوده مخور

که ز غم خوردن تو رزق نگردد کم و بیش (قدسی ۲۵۵)

خاقانی: خصم چون سگ در پس زانو نشست

کو چو شیر سیستان آمد به رزم (دیوان ۴۹۵)

راهزن: کنایه از قاطع طریق و دزد باشد

حافظ: مغیچه‌ای می‌گذشت راهزن دین و دل

در پی آن آشنا از همه بیگانه شد (دیوان ۱۱۵)

خاقانی: «و این بساط مقعر باری چیست که راهزن مراد و بازدارندهٔ

امنیت ماست؟ ...» (منشآت ۲۴۶)

سرگران: کنایه از کسی بود که در قهر و غضب باشد

حافظ: خدا را داد من بستان از او ای شحنهٔ مجلس

که می با دیگری خوردست و با من سر گران دارد (۸۲)

حافظ: چشم از ناز به حافظ نکند میل آری

سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد (۱۰۷)

خاقانی: او سرگران با گرد نان من در پیاپی بر سر زنان
 دلها دوان دندان کنان دامن به دندان دیده‌ام (۴۵۴)
 سیاه کاسه یا سیه کاسه: کنایه از بخیل و رذل بود
 حافظ: برو از خانه گردون بدر و نان مطلب
 کان سیه کاسه در آخر بکشد مهمان را (دیوان ۸)
 خاقانی: چرخ سیاه کاسه خوان ساخت شیروان را
 نان سپید او مه نان ریزه هاش اختر (دیوان ۱۸۶)
 خاقانی: دهر سیه کاسه‌ای است ما همه مهمان او
 بی نمکی تعبیه است در نمک خوان او (۳۶۴)
 عروس خاوری یا عروس روز: کنایه از آفتاب است
 حافظ: عروس خاوری از شرم رای انور او
 به جای خود بود از راه قیروان گیرد (دیوان، قل)
 خاقانی: در ده از آن چکیده خون ز آبله تن رزان
 کابلہ رخ فلک برده عروس خاوری (۴۲۷)
 خاقانی: ... آنکه عروس روز پس حجله معتکف
 گردون نثار ساخته صد تخت گوهرش (۲۱۵)
 کاسه گردان: کنایه از گدا بود
 حافظ: هر که چون لاله کاسه گردان شد
 زین جفا رخ به خون بشوید باز (دیوان ۱۷۸)
 خاقانی: در طریق کعبه جان چرخ زرین کاسه را
 از پی دریوزه جان کاسه گردان دیده‌اند (دیوان ۸۹)

- کاغذین جامه: کنایه از عجز و بیچارگی و تظلم است
- حافظ: کاغذین جامه به خونابه بشویم که فلک
 رهنمونیم به پای علم داد نکرد (۹۸)
- خاقانی: حاسدانم چون هدف بین کاغذین جامه که من
 تیر شحنه از پس امن شبان آورده‌ام (۲۵۸)
- خاقانی: کاغذین جامه هدف‌وار علی‌الله ز نیم
 تا به تیر سحری دست قدر بر بندیم (۵۴۱)
- کلاه شکستن: کنایه از کج کردن گوشه کلاه است
- حافظ: یغمای عقل و دین را بیرون خرام سرمست
 در سر کلاه بشکن در بر قبا بگردان (۲۶۵)
- خاقانی: تا طرف کلاه در شکستی
 بازار زمانه بر شکستی (۶۷۰)
- لعب لعل‌سان و لعل‌مذاب: کنایه از شراب‌انگوری است
- حافظ: از پی تفریح طبع و زیور حسن و طرب
 خوش بود ترکیب زرین جام با لعل‌مذاب
 (قدسی ۵۲)
- خاقانی: آن لعل‌لعب از دهن گاو فرو ریز
 تا مرغ صراحی کندت نغز نوایی (۴۳۴)
- مرغ سحر: کنایه از بلبل و قمری و امثال آن باشد
- حافظ: سایه تا بازگرفتی ز چمن مرغ سحر
 آشیان در شکن طره شمشاد نکرد (۹۸)

خاقانی: مرغ سحر شناخت از آن زد چو مصریان
 کان صایح عید دید به بار سحر درش (۲۲۱)
 مرغ شبخوان و مرغ زندخوان و مرغ چمن: کنایه از بلبل است
 حافظ: مرغ شبخوان را بشارت باد کاندرا راه عشق
 دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است (۳۱)
 (در نسخه قزوینی «مرغ خوشخوان است»)
 حافظ: صبحدم مرغ چمن با گل نوخاسته گفت
 ناز کم کن که در این باغ بسی چون تو شکفت (۵۹)
 خاقانی: پند آن پیر مغان یاد آورید
 بانگ مرغ زندخوان یاد آورید (۴۷۴)